

مجموعه آثار و رسائل دَعَوی دکتر محمد العَرِیفی (۲۳)



غربت در دیار فرنگ

ترجمه: محمد حنیف حسینزایی



وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی

www.Arefe.com

عنوان کتاب: غربت در دیار فرنگ
عنوان اصلی: جلسه مع معترب
تألیف: محمد بن عبدالرحمن العریفی
ترجمه: محمد حنیف حسین زایی
موضوع: اسلام و تمدن غرب
نوبت انتشار: اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار: اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری
منبع: وبسایت رسمی دکتر محمد العریفی www.Arefe.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com

contact@mowahedin.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱ مقدمه مترجم
- ۲ مغترب کیست؟
- ۷ سرگذشت برادری دیگر
- ۹ داستان سوم
- ۱۰ شرح حال پدری دردمند را بشنوید
- ۱۳ اما داستان دوم
- ۱۳ پس ای برادر مغترب:.....
- ۱۴ توصیه اول
- ۱۷ توصیه دوم
- ۱۷ شرط اول
- ۱۹ شرط دوم
- ۲۰ قسم اول:
- ۲۱ قسم دوم
- ۲۲ قسم سوم
- ۲۲ قسم چهارم
- ۲۲ قسم پنجم
- ۲۳ قسم ششم
- ۲۴ توصیه سوم

۲۶.....	توصیه چهارم
۲۸.....	توصیه پنجم
۳۱.....	توصیه ششم
۳۲.....	توصیه هفتم
۳۳.....	توصیه هشتم
۳۷.....	توصیه نهم
۴۲.....	توصیه دهم
۴۳.....	توصیه یازدهم
۴۴.....	توصیه دوازدهم
۴۵.....	توصیه آخر

مقدمه مترجم

مهاجرت پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه همواره انسان‌ها از بدو تاریخ تا به امروز برای زندگی بهتر و در جستجو رفاه و آسایش از جایی به جایی مهاجرت کرده و از يك نقطه به نقطه‌ای دیگر کوچیده‌اند. حتی در مواردی قرآن مجید ترك وطن را بر انسان‌ها فرض می‌داند و انسان را برای مهاجرت ترغیب و تشویق می‌نماید. بنابراین مهاجرت و ترك وطن از دیدگاه اسلام اشکالی ندارد، در صورتی که ترك وطن برای دین، آبرو و آرمان‌های ایمانی و اسلامی فرد مسلمان در تضاد نباشد.

کتابچه‌ی حاضر یکی از بهترین و ارزشمندترین کتاب‌های نگاشته شده در زمینه‌ی احکام هجرت و سکونت در سرزمین‌های کفار و غیر مسلمانان است که به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و اندیشمند برجسته جناب دکتر عریفی نوشته شده که اینک ترجمه آن را تقدیم فارسی زبانان عزیز می‌نمایم. امیدوارم که مقبول درگاه حق واقع گردد. آمین.

محمد حنیف حسین زایی

HANIF2359@YAHOO.COM

مغرب کیست؟

مغرب مسلمانانی است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزیده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌هایش سکنی گزیده است. پس از این که تند بادهای وزیدن گرفته و زمین برایش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خویش جدا شده و در سرزمین‌های دور دست مقیم شده است. خودش در شرق دنیا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گیتی بسر می‌برند. اما از عمو زاده‌اش هیچ خبری ندارد و هر گاه از او یاد می‌کند، نمی‌داند بگوید: خدا حفظش کند یا رحمت خدا بر او باد! غربت زدگان! برای هر کدامشان داستانی است و هر پدر دل شکسته‌ای در سینه‌اش دردها دارد و چهره‌ی هر کدام حاکی از داستانی است. امیدوارم در این کتابچه به برخی از احوال غم‌انگیز آنها آشنا شده و با آنان بنشینیم از سرگذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانیم.

دکتر محمد بن عبدالرحمن عریفی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله.. وبعد:

شیخ در حالی که سخن می‌گفت، فرمود: من در یک کشور اروپایی بودم که در آن بسیاری از معتربین و پناهندگان مسلمان سکونت داشتند و به خاطر زندگی بهتر و مرفه‌تر به این کشورها پناهنده شده بودند. پس از این که از نماز تراویح و ایراد سخنرانی فارغ شدم، یکی از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: یکی از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اینجا آمده‌ای، لذا می‌خواهد با پسرش ملاقاتی داشته باشی! من از روی تعجب پرسیدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمی‌آید و از من چنین درخواستی نمی‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمی‌خواند، اما پسرش از یک مشکلی شکوه دارد و می‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشی.

بنابراین من همراه این برادر با ماشین به آنجا رفتم وقتی وارد منزل شدیم، ناگاه با پیرمردی برخورد کردیم که سنش دروازه‌های شصت را می‌کوبید. در طول عمرش تبعید و اخراج از وطن و شکنجه‌ها دیده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه‌هایش در یکی کشورهای کفار رحل افکنده است. لذا در این بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آسانی زندگی مرفهی برایش فراهم آمده است.

وی با یک دلگرمی با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذیرایی تعارف کرد و گوشه‌هایی از زندگی پرماجرا و دردناکش را برایم تعریف کرد که چگونه پس از تحمل بدبختی‌ها و شکنجه‌های دوران جوانی، برای کسب زندگی آسوده و مرفه، در ایام پیری به این سرزمین آمده است،

من از وی پرسیدم: آیا به زندگی آرام و آسوده‌ای دست یافتی؟ فرمود: آری، به ظاهر خانه‌ای وسیع، ماشین آخرین سیستم، حقوق ماهیانه بدون کار و خستگی و بدون زحمت و دردسر و بی‌هیچ آوارگی و خانه بدوشی و ترس و واهمه! هر کسی ببیند، گمان می‌کند من آسوده خاطر و زندگی آرامی دارم و آرزو می‌کند که زندگی مرا داشته باشد، اما حقیقت این است که من بدبخت‌ترین انسان‌ها هستم، به پسران و دختران و بر زخم هیچ اشراف و قیمومیتی ندارم، بلکه اصلاً احساس می‌کنم که من انسانی مستقل که دارای شخصیت و صلاحیت باشد، نیستم. زندگی‌ام کاملاً بی‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج‌آور است. احساس می‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسیله‌ای فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحیت و کارایی‌اش به اتمام برسد تا آن را به دیگری عوض کند.

سپس این پیرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت: ببخشید جناب شیخ! نمی‌خواهم این دردها و رنج‌ها را به رخ شما بکشم؛ زیرا اینها بیشتر از آن هستند که در یک جلسه به پایان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر یک مشکلی است که پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شیخ، کوچک‌ترین پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگی به این کشورها آمده است و در این ممالک تحصیل کرده است و با اهل این سرزمین در مدارس، بازارها، خانه‌ها و باشگاه‌ها، و ورزشگاه‌هایشان و... اختلاط کرده است و من او را از هیچ چیزی ممانعت نکرده‌ام. بلکه اصلاً در زندگی‌اش دخالت نکرده‌ام! زیرا اصول تربیتی نوین دال بر این امر است.

من با جدیت می‌توانم بگویم که او را کاملاً آزاد گذاشته و از هیچ کاری، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده‌ام؛ زیرا در غیر این صورت اگر وی به پلیس و دستگاه‌های امنیتی خبر می‌داد، سبب زندان و عقوبت من می‌شد.

خلاصه این که پسرم مدت طولانی است که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد بلکه کاملاً نسبت به امور دینی بی‌توجه است، بلکه بر این باور است که همه ادیان نسبت به انسان‌ها نوعی ستم به شمار می‌روند. اخیراً بسیار به تنگنا در آمده و آشفته شده است! تنها به اتاقتش پناه می‌برد و با ما اختلاط نمی‌کند! هر روز صبح سرش را با تیغ می‌تراشد و دست به کارهای عجیب و غریبی می‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکنی، امید است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرض کردم: اشکالی ندارد آن گاه پدر با مهربانی محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وی جوانی در عنفوان جوانی و نشاط که دستخوش شهوات و تمایلات نفسانی قرار گرفته و در آن غوطه‌ور بود. دستش را به سویم دراز کرد و گفت:

- السلام علیکم:

- وعلیکم السلام. آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! این شیخ آمده است تا در مورد افکاری که آنها را نزد من بیان می‌کنی، با تو گفتگو کند.

فرزندم! تو مسلمانی. فرزندم بر تو حرام است. فرزندم! آنگاه پیرمرد گریه سرداد و صدایش بلند شد و سپس خاموش شد. آن گاه من به محمد گفتم: پدرت می‌گوید: تو برخی مسایل دینی‌داری آیا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشید قبل از این که آنها را بازگو نمایی آیا تو به خوبی می‌توانی عربی صحبت کنی!^۱

گفت: تا حدودی آن را می‌فهمم اما لطفاً با زبان فصیح با من صحبت نکنید. لذا به او گفتم: محمد! آیا تو به وجود الله اعتقاد داری؟ پرسید: اعتقاد یعنی

^۱ - با وجود این که پدر و مادرش عرب و خودش در کشور عربی به دنیا آمده است.

چه؟ باز به او گفتم: یعنی تو به این مطلب ایمان داری که الله وجود دارد؟ گفت: ایمان! یعنی چطور؟ باز من گفتم: (dorohelieatidh)؟ آنگاه فرمود: بله، بله. باز من گفتم: خداوند ما را آفریده و ما را رزق و روزی داده و به عبادت خودش امر کرده است و پیامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است. گفتگوی مان به درازا کشید و قانع نشد که خداوند آفریدگار حکیم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگی و ذاتی عظیم و متعال است. وقتی چنین امری را مشاهده کردم به او گفتم: می‌خواهم از تو سوره فاتحه نبودی!

من به او گفتم: بیا نزدیک و کنارم بنشین. چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم آن گاه اشک از چشمانش جاری شد من از خواندن باز آمدم و پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ با صدایی که گریه آن را قطع می‌کرد گفت: نمی‌دانم، نمی‌دانم، سپس دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و این آیه را تلاوت کردم: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ﴾ [الحشر: ۲۱] و نیز ﴿قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنٍ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿١٠﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِّنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١١﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١٢﴾ فَفَضَّلْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٣﴾

و نیز آیات دیگری که متضمن عظمت و شکوه الله ﷻ بودند و جوان نه تنها با شنیدن این آیات گریه می‌کرد، بلکه در گریه‌اش بی‌تابی می‌کرد تا اینکه من تلاوت را به پایان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست یک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشیدم تا سر پاهایش بایستد و گفتم: برخیز و دو رکعت نماز بخوان و زندگی‌ات را از نو آغاز کن.

آن وقت در پیشگاه آفریدگار و مولایش خاشعانه ایستاد. ذاتی که او را به صورت انسانی کامل و اندامی زیبا و قامتی راست آفریده است، خدایی که او را خلق نمود و اوست که هدایتش می‌کند و هموست که آب و غذایش می‌دهد و هر گاه مریض شود شفایش می‌بخشد. اوست که او را مرگ و حیات می‌بخشد. وی در پیشگاه پاداش‌دهنده حقیقی بلند شد. گریه کرد و به شدت گریست؛ زیرا سال‌ها بین او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراویح با جماعت و شرکت در جلسات سخنرانی غیبت نوزد و به حمدالله چنین هم شد این بود سرگذشت جوان اول.

سرگذشت برادری دیگر

این برادر یکی از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت می‌کرد و در مرکز اسلامی همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد و هرگز خدا را عبادت نمی‌کند ملاقات کنم. با این برادر به خانه‌اش رفتم وی مرا به اتاق پذیرائی راهنمایی کرد و سپس صدا زد محمد! محمد! - این اسم برادرش بود - محمد جوانی هیجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملایمت و نرمی مصافحه کرد و آن‌گاه نشست، برادرش گفت: محمد! این شیخ دعوتگری است که به این آمده است. من

دوست دارم با شما آشنا شود. آن وقت محمد با یک لطف و محبت فرمود: خوش آمدید.

ابتدا در سخن را از زندگی و سبب آفرینش‌مان باز کردم و از عبادت و طاعتی که خداوند مستحق آن است و این که این کفار در گمراهی ظاهر و آشکار بسر می‌برند و خوشبختی و سعادت حقیقی در دین خدا نهفته است. سپس با صراحت از مخالفت‌هایی که در میان جوانان مسلمان در این کشورها وجود دارد و کیفر تارک نماز و... سخن به میان آوردم.

محمد نسبت به سخنانم اظهار بی‌اعتنایی می‌کرد. علی‌رغم این که کلماتش با اظهار دوستی و تبسم آراسته بود. لیکن در آغاز در درک آنچه من می‌گفتم، جدی نبود.

به او گفتم: محمد! می‌خواهم سوره فاتحه را برایم بخوانی لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود. وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم. باز وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم. در این هنگام خاموش شد! آری سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داریم و خیر خواه تو هستیم و می‌خواهیم همراه ما بیایی و با نمازگزاران نماز بخوانی و بعد از نماز تراویح در جلسه سخنرانی شرکت کنی. وی پس از بهانه‌ها و عذرهای شدید در پایان بر این امر توافق نمود و همراهمان آمد و نماز تراویح خواند و در جلسه سخنرانی شرکت کرد، سپس بیرون شد و بعد از آن او را ندیدم. در مورد او از برادرش پرسیدم گفت: جناب شیخ! برادرم می‌گوید: در لحظاتی که در مسجد بسر برده است انگار چند سالطول کشیده و ملول و خسته شده است! من با شنیدن این خبر «لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم» خواندم و سپس برای هدایتش دعای خیر نمودم.

داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوری است که بسیاری از مسلمانان به این کشور پناهنده شده‌اند پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی (که به زبان عربی انجام گرفت) یکی از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اینجا برخی از دوستان سوئدی مسلمان می‌خواهند با شما نشستنی داشته باشند آنان در مسجد حلقه زدهو در انتظار شما هستند. لذا من از یکی از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گیرد. بنابراین به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدایت و اهمّیت استقامت بر دین را برایشان یادآور شدم و این برادر سخنانم را از عربی به انگلیسی ترجمه می‌کرد. ناگهان یکی از نمازگزاران مترجم را صدا زد وی ما را ترک گفته و به سوی آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکمیل کنم.

تاخیر وی به طول انجامید و سکوت من و شنوندگان به طول انجامید. ناگهان یکی از جمع حاضرین با زبان عربی نسبتاً شکسته‌ای شروع به سخن نموده و گفت: شیخ من کم کم می‌توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربی بلد هستید؟ گفت: من عرب و از کشور فلسطین هستم مادر و پدرم فلسطینی هستند، اما من در اینجا به دنیا آمدم و زبانم سوئدی است و از دوران کودکی پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربی را فرا گیرم، خلاصه من کمی می‌فهمم (این جملات را با زبان عربی شکسته که با جملات و عبارات انگلیسی مخلوط بود گفت).

اینها پاره‌ای از احوال فرزندان جوان و مسلمان در دیار غربت بود. در حالی که جوانان به دنبال غرایز جنسی و تمایلات شهوانی و بلهوسی خویش نیز هستند و توفیق هدایت و توبه را نیافتند.

روی سخنم تنها متوجه پسران نیست بلکه شامل دختران نیز است این حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسیار بدتر و دردناک‌تر است.

شرح حال پدری دردمند را بشنوید

شیخ در ادامه افزود: پدری با دلی شکسته و خاطری آزرده نزد من آمد و گفت: جناب شیخ! از این زندگی خسته شده‌ام! در یکی از کشورهای اسلامی زندگی می‌کردم، اذان به گوشم می‌رسید و در نماز جماعت شرکت می‌کردم و همراه ذاکرین به حمد و ثنای خدا مشغول می‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع می‌کردم، صلیب و کلیسایی نمی‌دیدم. آری، زندگی مُحَقَّری داشتم و مالک ثروت و دارایی نبودم، منزل شیک و مجللی نداشتم و در بیمارستان پیشرفته‌ای مورد معالجه قرار نمی‌گرفتم، اما پادشاهی مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو می‌نشستم. زن و فرزندان در اطرافم بودند و من بسان ماهی که در وسط ستارگان نورافشانی می‌کردم.

بالامس کنا ولا یرجی تفرقنا والیوم صرنا ولا یرجی تلاقینا

یعنی: «تا دیروز چنان در کنار همدیگر بودیم که امکان جدایی مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شدیم که امید ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

می‌دانستم پسرم کجا می‌رود و دخترم با چه کسی می‌نشیند و زنم با چه کسی ملاقات می‌کند. ناگهان یکی از خویشاوندان برایم چنین پیشنهاد کرد که به یکی از کشورهای پیشرفته و مترقی بیایم که به من تابعیت، راحتی، امنیت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان می‌دهد. در نتیجه من فریب خوردم و به سوئد آمدم. دولت سوئد پناهندگی مرا پذیرفت. مرا در خانه‌ای زیبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پیشرفته تحصیل کردند. روزهای

نخست زندگی‌ام با آرامش سپری می‌شد و ابتدا از وضع زندگی خویش راضی بودم اما صدای اذان به صدای ناقوس و صلیب بدل شد و چهره‌های معطر و دایم الوضو و ذاکر و باایمان و درخشان به چهره‌هایی مسخ شده تبدیل شد که غبار و تیرگی به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتی زندگی جدید مرا از این امور غافل نمود. روزها و سال‌ها در این کشور سپری می‌شد تا این که من کم کم از این موقعیت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بیمناک شده و احساس خطر کردم و بسان بزدلی شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهنزان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در یکی از روزها شخصی در خانه‌ام را کوبید! چون در را باز کردم ناگهان با دختر جوانی برخورددم!

- چه می‌خواهی؟

- من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم می‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وی را نکوهش کردم و از در منزل بیرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصیحت کردم. دو روز بعد شخص دیگری در منزلم را کوبید. چون دروازه را باز کردم باز با پسر جوانی برخورد کردم!

- چه می‌خواهی؟

- من دوست سارا در مدرسه هستم و می‌خواهم او را در اتاقش ببینم! باز وی را نکوهش کردم و بر وی پرخاش کردم و از در منزل بیرون راندم و اهل منزل را از رفتن بیرون منزل منع کردم و در این مورد برنامه‌ای ترتیب دادم که معاشرت با غیر ممنوع است و به هر جایی غیر از مدرسه و نماز جمعه خروج ممنوع است و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدی ممنوع، ممنوع.

من به اجرای این برنامه با دقت مراقبت می‌کردم. چند روزی گذشت و ظاهراً احساس می‌کردم که این بحران به پایان رسیده است، تا این که فاجعه‌ی بزرگتری اتفاق افتاد!

روزی برای خرید برخی وسایل مورد نیاز منزل بیرون شدم. چند دقیقه پس از بیرون شدنم زن و دخترم به مرکز پلیس رفته و علیه من گزارش دادند مبنی بر این که من آزادی آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبی ندارم، دخترم را از ملاقات با دوستان پسرش و پسرم را از دیدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الی آخر یک پرونده‌ای بزرگ و طولانی.

بنابراین انگیزه‌ی عدالت‌خواهی ماموران دولتی بجوش آمد و شدیداً بر این پدر متخلف خشمگین شدند. چرا بین دوست پسر و دوست دختر جدایی انداخته‌است؟! با چه مجوزی دختران و پسران را از لذت‌ها و خوشگذرانی‌هایشان باز داشته است و به چه علت چنین اتفاقی در یک کشور آزاد و پیشرفته [و علم بردار دموکراسی!!] صورت بگیرد. در حالی که خسته و کوفته به خانه بر می‌گشتم و در دستم مواد خوراکی و وسایل خانه بود. ناگهان مامورین پلیس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غیاب من منزلم به سرقت برده شده، یا فرزندان و جگر گوشه‌هایم با خطری مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمین انداختم و با سرعت به سوی خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگیر کردند!

- فلانی تو هستی؟

- آری، چه می‌خواهید؟

- علیه تو گزارش شده است با ما بیا!

ابتدا مرا به اداره‌ی اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آن جا به سه سال حبس محکوم شدم تا مایه‌ی عبرتی برای دیگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه‌ای در شهر دیگری غیر از شهری که من در آن زندان بودم، تدارک دید و حقوق ماهیانه‌ی فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوری که اینک من آدرس و محل زندگی آنها را نمی‌دانم و به من اجازه تماس و برقراری ارتباط ندادند و امروز از حالم می‌پرس. این داستان پدر اول بود.

اما داستان دوم

این داستان یک زنی است که با فرزندان‌اش در کشور دانمارک زندگی می‌کردند. در یکی از روزها بین دو پسر (۲ و ۴ ساله‌اش) درگیری کودکانه‌ای اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبیه بدنی کرد، بنابراین، این دو پسر کوچک با صدای بلند گریه کردند چون همسایه [مهربان و دلسوز] دانمارکی گریه بچه‌ها را شنید بلافاصله به پلیس تماس گرفت! مامورین پلیس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندان‌اش را از ظلم و بیدادگری! نجات دادند. نفرین بر آنها! گمان می‌کنید که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند! پس از چند ساعت حکم فرستادن یک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در یک خانواده‌ای که فرزند ندارد مورد تربیت قرار گیرد و دیگری را به خانواده‌ای در نروژ فرستادند! این بود داستان دو طفل.

اما مادر در یک سرزمینی که دم از عدالت، دموکراسی و تمدن و رفاه می‌زند در حالی باقی ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندان‌اش او را رنج می‌دادند.

پس ای برادر مغترب:

هر یکی از مغتربین داستانی دارد و در سینه هر پدر دل شکسته‌ای دردهاست و چهره‌ی هر یکی گویای حکایتی دردناک است. پس راه حل آن چیست؟! آیا راه حلش این است که تسلیم این وضعیت تلخ باشید یا در حد

توان در صدد اصلاح و حفظ دین و فرزندانان باشید تا این که خداوند برایتان فرجی بیاورد. برادران مغرب در کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا، بریتانیا، فرانسه و کشورهای اسکاندیناوی اوضاع و احوال مشابهی دارند. لذا بر مصداق حدیث «کلکم راع وکلکم مسئول» راهکارها و توصیه‌های مشروحه‌ی زیر را جهت بهبود وضعیت این عزیزان غریب در دیار فرنگ ارایه می‌نمایم:

توصیه اول

این را به یقین بدان که کفار و مشرکین، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستی بکنند، اما هرگز دوست‌دار آنان نخواهند بود، زیرا آنها دشمنان مسلمانان‌اند و چیزی جز دست کشیدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمی‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰]. «هرگز یهود و نصارا از تو (ای محمد!) راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [النساء: ۸۹]. یعنی «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نیز مانند آنان کفر ورزید و شما با آنها مساوی گردید پس آنان را دوست و ولی خود مگیرید».

آری! به خدا سوگند چون کفر ورزیدی (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداری تو را دوست می‌دارند؛ زیرا آنان بین کافری که از خود آنها است و کسی که تازه در دین آنها داخل شده است تفاوت قایل هستند.

ممکن است بگویی آنها از ما استقبال می‌کنند و شادمانه پذیرایی می‌نمایند و با ما به خوبی و خوشرفتاری برخورد می‌کنند. به ما مال و ثروت

می‌دهند و برایمان زندگی آرام و مرفهی فراهم می‌کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافی که از تو عایدشان می‌شود چنین می‌کنند؛ زیرا آنان با استقبال و پذیرش از شما سود زیادی کسب می‌کنند و اگر همه فواید را بدست نیاورند ولی برخی را بدست خواهند آورد. آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خویش می‌افزایند و در پی آن به اقتصاد و پیشرفت کشورشان افزوده می‌گردد آنها به وسیله‌ی تو در تعداد کارگران و کارمندان خویش می‌افزایند و آنها از این که جامعه‌یشان از هم نپاشد از شهروندان خویش محافظت می‌کنند؛ زیرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نیز به زاد و ولد اعتنایی ندارند بلکه هر یکی از آنها به یک معشوقه و دوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگی می‌کند بدون این که فرزندی داشته باشد یا به یک یا دو بچه اکتفا می‌کند چنان که مشاهده کرده‌ای افراد سالخورده‌ی آنها بیشتر از جوانان‌شان است و آنها برای آینده‌ای دور نقشه می‌کشند.

اخیراً گزارشی که از اداره‌ی مهاجرت امریکا منتشر شده گواه این مدعاست. در آن تصریح شده بود که امریکا سالانه بیست میلیون مهاجر را می‌پذیرد تا در سال‌های آینده، توازن جمعیت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهربانی و احسان به تو، تو را نپذیرفته‌اند بلکه از تو استفاده می‌برند، زیرا در وجودت عرق مذهبی و ملی و محبت اسلام وجود دارد و با برخی از آنچه مخالف شریعت است مبارزه می‌کنی و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج می‌دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد. اگر فرزندان به شیوه‌ی اسلامی تربیت شده باشند و از آنان سودی حاصلشان نشود از نوادگانت

استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ویژگی‌های اخلاقی آنان خواهند شد.

آیا خبر داری که در طی پنجاه سال گذشته نیم میلیون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف این آمار مسیحی شده‌اند. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۲۰]. یعنی «یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [النساء: ۸۹]. یعنی «کفار دوست دارند تا شما نیز مانند آنها کفر ورزید و با آنها مساوی قرار بگیرید پس آنها را دوست و ولی خود مگیرید».

و نیز می‌فرماید: ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾ [آل عمران: ۱۱۸]. یعنی: «بغض و عداوت از دهان‌شان آشکار گردید و آنچه در سینه‌های شان مخفی است بزرگ‌تر است». لذا اندکی بیندیش.

مسلمانان زیادی در گوشه‌های دنیا، در بوسنی، کوسووا، چچن، اریتره، سودان، اندونزی به دست نصارا به قتل رسیده‌اند؟! آیا فکر می‌کنی نصارای اینجا با نصارای آن جا تفاوت دارند؟ قطعاً کفر ملت واحد است و اگر کسی به کشورهایی که پناهندگان مسلمان را می‌پذیرند و با نرمی و مهربانی از آنان استقبال می‌کنند، بنگرد، می‌بیند که مسلمانان به تدریج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام و... موجب می‌شوند دینشان را فراموش کنند و کفار آنها را با اعتقاداتشان بیگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که می‌گویند: آزادی، دموکراسی (fyc). از دیدگاه آنها آزادی و ردیلت

دو مفهوم برای یک عمل است و هر کسی به فضایل اخلاقی چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

توصیه دوم

فکر کن بقای تو در این کشور دایمی نیست، آری به این باور داشته باش و خود و زن و فرزندان را به این امر قانع کن. گر چه فعلا در این کشور زندگی می‌کنید پس مناسب است که و دوستی تو با کشورهای اسلامی باشد نه با کشورهای کفر و به این باور باش که به زودی به کشورهای اسلامی باز می‌گردی و اذان را می‌شنوی و در نماز جماعت شرکت می‌کنی.

این فتوای علامه شیخ محمد صالح عثیمین را با دقت مطالعه کن. از ایشان سوال شد: حکم اقامت در کشورهای کفار چیست؟ در جواب فرمود: اقامت در کشورهای کفار خطر بزرگی است که دین، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهدید می‌کند.

ما انحرافات زیادی را از کسانی که در آنجا اقامت گزیده‌اند، مشاهده کرده‌ایم؛ زیرا کسانی که به آنجا رفته‌اند و برگشته‌اند عده‌ای فاسق و جمعی مرتد و عده‌ای پیرو سایر ادیان و برخی کمونیست و منکر الله برگشته‌اند تا جایی که مطلقاً منکر وجود خداوند شده‌اند و دین‌داران گذشته و حال را به دیده‌ی استهزا و تمسخر می‌نگریسته‌اند. از این رو مناسب - بلکه لازم - است تا از این پرهیز شود و شرایطی وضع گردد که مانع سقوط در این مهلکه شود. پس اقامت در بلاد کفر نیاز به دو شرط اساسی دارد:

شرط اول

اقامت کننده، از دینش در امان باشد طوری که دارای علم و ایمان قوی باشد که او را بر پایداری بر دینش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروی باز دارد و دشمنی و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستی و محبت آنان

اجتناب ورزد؛ زیرا دوستی و محبت با آنها منافی با ایمان است. چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾ [المجادلة: ۲۲]. یعنی: «مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند».

نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [۵۱] فترى الذين في قلوبهم مرض يسرعون فيهم يقولون نخشى أن نصيبنا دائرة فعسى الله أن يأتي بالفتح أو أمر من عنده فيصبحوا على ما أسروا في أنفسهم نادمين ﴿۵۲﴾ [المائدة: ۵۱-۵۲]. یعنی «ای مومنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره‌ی ایشان بشمار است و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی‌کند. می‌بینی کسانی که بیماری (شک و نفاق) به دل دارند (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان نیازمند شویم) امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند».

در حدیث صحیح از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: «هر کس با قومی دوستی و محبت داشته باشد، با آنها حشر می‌شود». در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس با آن شخصی حشر می‌شود که با آن محبت دارد». بنابراین دوستی و محبت با دشمنان خدا بزرگترین خطر برای مسلمانان بشمار می‌رود، زیرا دوستی با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، یا حد اقل این که آیین و روش آنها را انکار نمی‌کند. از این رو رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنها محشور می‌شود».

شرط دوم

بر اظهار نمودن دینش قدرت داشته باشد طوری که بتواند بدون هیچ گونه ممانعتی شعایر دینش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه جلوگیری نشود و اگر جماعتی هستند که می‌توانند جمعه را بر پا دارند و از زکات، روزه و حجو دیگر شعایر دین جلوگیری نشوند پس اگر چنین قدرتی ندارند. اقامت کردن در آن جا جایز نیست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

ابن قدامه^۲ در بحث اقامت مردم در مورد هجرت می‌نویسد: کسانی که بر آنان واجب است هجرت کنند، عبارتند از کسانی که بر آن قادرند و نمی‌توانند که دینشان را آشکار کنند و در میان کفار نمی‌توانند واجبات دینشان را اقامه کنند. پس بر چنین افرادی واجب است که هجرت کنند.

چنان که خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٤٧﴾

^۲ - المغنی (ص ۸/۴۵۷)

[النساء: ۹۷]. «بی‌گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند بر خود ستم کرده‌اند بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید و عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین کفر بوده‌ایم (و چنان که باید، به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بدجایگاهی و چه بدسرانجامی!

این تهدید شدیدی است که بر وجوب هجرت دلالت می‌کند، زیرا اقامه‌ی واجبات دین واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروریات و تتمه‌ی واجب است و آنچه واجب جز با آن تکمیل نمی‌گردد پس آن عمل نیز واجب است. الی آخر.

پس با توجه به این دو شرط اساسی اقامه در دارالکفر به چندین قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغیب به سوی اسلام باشد و این نوعی جهاد است و کسی که بر آن قادر باشد فرض کفایه است.

اما مشروط بر این که دعوت وی قابل اجرا باشد و کسی مانع دعوت او یا مانع اجابت دعوت وی نباشد؛ زیرا دعوت به سوی اسلام از واجبات دین است و شیوه‌ی پیامبران نیز همین بوده است و رسول خدا ﷺ به تبلیغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است. چنان که فرموده است: «پیام مرا برسانید اگر چه یک آیه باشد».

قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقیق و بررسی احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقیده و بطلان ایده و فروپاشی و هرج و مرج اخلاقی آنها را شناسایی کند تا مردم را از گول خوردن آنها برحذر دارد و حقیقت حال را برای کسانی که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و این اقامت نیز نوعی جهاد بشمار می‌رود، زیرا شامل برحذر داشتن مردم از کفر و اهل آن می‌باشد و متضمن ترغیب و راهنمایی به اسلام است؛ زیرا فساد کفر، دلیل شایستگی اسلام است. چنان که گفته شده است: «اشیا با اصداد آنها شناخته می‌گردد»^۳. لیکن باید شرط آنتحقیق یابد بدون این که فساد بزرگ‌تری عاید وی گردد. پس اگر مقصودش تحقق نیافت به طوری که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگیری خرافاتشان شد پس اقامت او سودی ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگ‌تری مواجه شد مانند این که آنان به عملکرد او واکنش نشان داده و کارش به ناسزاگویی اسلام و رسول خدا ﷺ و ائمه مسلمین منجر شد. پس خودداری از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾ [الأنعام: ۱۰۸]. یعنی «ای مومنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوزکارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند همان گونه برای هر ملت و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم عاقبت بازگشت‌شان به سوی خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

^۳ - ضرب المثل عربی است که «تعرف الاشياء باصدادها».

این بدان معناست که در کشورهای کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر می‌برد تا از وساوس و ترفندهایی را که علیه مسلمانان طراحی می‌کنند شناسایی کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان که رسول خدا ﷺ در غزوه خندق حدیفه بن یمان را به سوی مشرکان فرستاد تا از اسرار آنها با خبر شود

قسم سوم

به خاطر نیاز حکومت اسلامی و ایجاد ارتباط با دولت‌های کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت‌خانه‌ها. بنابراین حکم چنین افرادی مانند کسانی است که به خاطر روابط فرهنگی اقامت می‌کنند و امور دانشجویان را مراعات می‌کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار می‌کنند لذا برای اقامت چنین افرادی مصلحت بزرگی نهفته است.

قسم چهارم

اقامت وی بخاطر نیاز خصوصی و شخصی از قبیل تجارت و معالجه جایز باشد. پس اقامت چنین فردی به قدر نیاز جایز است. علما رحمهم الله تصریح کرده‌اند که داخل شدن در کشورهای کفر برای تجارت جایز است و از برخی اصحاب روایاتی نقل نموده‌اند.

قسم پنجم

اقامت وی برای تحصیل باشد و این نیز مانند اقامت افراد تاجر و بازرگان است، اما خطر وی بیشتر و ویرانی بیشتری به دین و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

قسم ششم

اقامت برای سکونت باشد و این از همه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر است؛ زیرا در اختلاط با کفار مفاسدی بر او مرتب باشد و چنین احساس می‌کند که او تابعیت آن کشور را گرفته و تابعیت، متقاضی دوستی، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در میان کفار رشد می‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا می‌گیرند. از این جهت رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کسی با مشرک سکونت کند، قطعاً او مانند آن مشرک است». ابوداود.

زیرا اختلاط طولانی با کافر و همنشینی با او در یک کشور موجب تشابه و توافق با او می‌شود.

قیس بن حازم از حضرت جریر بن عبدالله روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «من از هر مسلمانی که در میان مشرکین اقامت کند بیزارم». صحابه عرض نمودند: یا رسول الله! برای چه؟ فرمود: «آتش این دو تا دیده نشود.» ترمذی و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر می‌شود که در کشورهای کفار سکونت کند در حالی که آنجا علناً شعایر کفار آشکار می‌گردد و احکام غیر خدا به اجرا گذاشته می‌شود و وی آن را با چشم می‌بیند و با گوشش می‌شنود و به آن راضی می‌شود؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده می‌شود و با اهل و اولادش در آن کشورها سکونت می‌کند و مانند کشورهای اسلامی در آنجا اطمینان و آرامش حاصل می‌کند! با وجود این که خطر بزرگی او و خانواده‌اش را در مورد دین و اخلاقشان تهدید می‌کند؟!!

توصیه سوم

مهمترین چیزی که باید مسلمان به آن توجه کند، دین است؛ زیرا سرمایه، منزل، کار، بیمارستان و زندگی آرام چه ارزشی در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هستی بر اقامه شعایر دین حریص باش. از ویژگی‌های این دین، یکی آن است که آن دینی آشکار است. هر کجا وقت نماز فرا رسید نمازت را بخوان، اعم از این که در بازار باشی یا در محل کار یا کارخانه و از این خجالت نکش. ﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ [طه: ۶۸]. یعنی «گفتیم: مترس! حتما تو برتری».

شیخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقیم بودند برای بازدید موزه کتاب و برخی آثار قدیمی رفتیم پس از این که مراحل ورود را پشت سر گذاشتیم و چند دقیقه‌ای را در آنجا گذراندیم، وقت نماز عصر فرا رسید. یکی از آن دو نفر گفت: شیخ برویم بیرون نماز بخوانیم! با تعجب پرسیدم: چرا اینجا نماز نخوانیم؟ گفت: اوه! در جلو اینها نماز بخوانیم؟ نه، نه! این خیلی کار سختی است، خیلی. پرسیدم: چرا خیلی، خیلی سخت است؟ گفت: جناب شیخ جلو سوئدی‌ها نماز بخوانیم؟ من گفتم: آری، جلو سوئدی‌ها نماز می‌خوانیم. چرا جلو آنها نماز نخوانیم؟ مگر نمی‌بینی که زن و مرد آنها همدیگر را جلو ما می‌بوسند و شرم نمی‌کنند و هم دیگر را در جلو ما به آغوش می‌گیرند و خجالت نمی‌کشند و در بازارها شراب می‌نوشند و اندام و مفاتن خویش را آشکار می‌کنند و حرکاتی که با حیا سازگار نیست، مرتکب شده و آن را آزادی به حساب می‌آورند و بسا ما به آنها نگاه می‌کنیم و از این آزادی شگفت زده می‌شویم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانیم و آن را آزادی به حساب نیاوریم.

آن‌گاه ما به یک گوشه‌ای از موزه رفتیم و رو به قبله کرده و دستهایم را تا گوشه‌ها بلند کردم تا اذان بگویم، آن‌گاه رفیقم صدا کرد: جناب شیخ! چکار می‌کنی؟ من با آرامی به وی گفتم: اذان می‌گویم. او با اضطراب و پریشانی گفت: اینجا اذان می‌گویی؟ گفتم: آری! آیا مگر این آزادی (fyee) نیست! تو نیز این را آزادی (fyee) نام بنه.

سپس اذان گفتم و با صدایی آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار کردیم و به بازدیدمان ادامه دادیم در حالی که مردم ما را می‌دیدند که با جماعت نماز می‌خوانیم، تکبیر می‌گوییم و تسبیح می‌خوانیم، رکوع و سجده می‌کنیم و مامورین پلیس از ما جلوگیری نمی‌کنند و از ما غرامت و جریمه‌ای نمی‌گیرند و به زندان محکوم نمی‌کنند و آسمان به زمین نمی‌آید. پس چرا برخی از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومی خجالت می‌کشند.

حتی بسیاری از مسلمانان بدون عذر سفر و مریضی در بین دو نماز جمع می‌کنند به سبب این که خجالت می‌کشند در میان مردم نمازشان را اقامه کنند.

ای برادر گرامی! قطعاً اظهار این شعایر از جمله بزرگ‌ترین اسباب دعوت به دین اسلام است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقَوُا رَبَّهُمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [البقرة: ۴۵-۴۶]. یعنی «و از شکیبایی و نماز یاری جوئید و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و این که آنها به سوی او باز خواهند گشت».

توصیه چهارم

ای برادر مغترب! خانه‌ات مملکت تو است و کسی نمی‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزودی در روز قیامت از افراد این منزل پرسیده می‌شوی. هر کس با اولادش نیک رفتاری بکند و در کوچکی آنها را با شیوه نیک و شایسته تربیت کند، در دنیا و آخرت به او نفع می‌رسانند و در زندگی با تو نیکوکاری بوده و از تو اطاعت می‌کنند و نسبت به تو احسان می‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خویش به تو سود می‌بخشند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۴۷]. یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان به ما عطا کن که باعث روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان.»

دعای حضرت ذکریا علیه السلام این بود که می‌گفت: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ [آل عمران: ۳۸]. یعنی «پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما بی‌گمان تو شنونده‌ی دعایی.»

پس از پروردگارش هر گونه فرزندی طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شایسته بود؛ زیرا نسل فاسد جز سختی و مشقت چیز دیگری برایت نمی‌افزاید در خانه‌ات توجهات و رهنمودهای مهم را لازم بگیر.

به فرزندان نسبت بر اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد حریص باش و اگر این میسر نبود بر اقامه‌ی آن در خانه و پایبندی در اوقاتشان بدون تاخیر و تساهل حریص باش و در آن تساهل به خرج مده به این شکل که یکی از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غایب نشود و این برنامه‌ی تو در همه نمازها باشد. به اذان در وقت هر نمازی حریص باش.

چه زیباست که برگه‌ای برای بیان اوقات نمازها نصب کنی و یکی از فرزندان را مسئول اذان قرار دهی به طوری که مکان جمع شدن برای نماز در یک اتاقی مشخص باشد و موذن در آن اذان بگوید و دیگران برای اقامه نماز حاضر شوند. باید در خانه‌ات یک کتابخانه‌ای - هرچند کوچک - وجود داشته باشد که در آن کتاب‌های داستان و کتب فقهی و شرعی و نوارها و کاست‌های مفید وجود داشته باشد و در این مورد از خرج کردن بخل مورز؛ زیرا این از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر می‌شوی.

در خانه‌ات یک درس دینی هفتگی داشته باش. طوری که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احادیثی از ریاض الصالحین یا کتب تفسیر و... خوانده شود.

این کار در پیوند خانواده با همدیگر بسیار مهم است تا جایی که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را می‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما را یاد می‌کند. هرگز در غایب شدن آنها از درس تساهل مکن و این درس خانوادگی شما را از درس دایمی‌ای که در مراکز اسلامی آن‌جا برگزار می‌شود، بی‌نیاز نکند.

پس مصاحبت و همراهی تو با فرزندان در مراکز اسلامی، در وقت دیگری برای حضور در نماز جماعت و دروس علمی موجب تقویت بُعد ایمانی آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلامی‌شان تقویت کرده و تخم احساس و عزت و سربلندی اسلام را در دل‌هایشان خواهد کاشت.

با فرزندان جز با زبان عربی سخن مگو^۴ و در این مورد تصمیم جدی بگیر و فرزندان را از سخن گفتن به غیر زبان عربی جلوگیری کن و هر

^۴ - این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت

کسیاز افراد خانواده به زبان مدرسه یا خیابان سخن گفت، او را تنبیه کن و در این مورد بسیار جدی باش و حتی به آنان اجازه یک یا نصف کلمه به غیر زبان عربی مده. این بسیار مهم است.

توصیه پنجم

فرزندان تا زمانی که در جلو روی تو هستند و سنین طفولیت را سپری می‌کنند، تو می‌توانی آنها را به شیوه‌ی اسلامی تربیت کنی و برای تو در این زمینه هیچ گونه بهانه‌ای نیست. لذا نباید در مورد تربیت آنها در این مرحله کوتاهی کنی. بنابراین برای تحقق این هدف حریص باش. وقتی کودک به سن سه سالگی رسید باید سوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره‌های کوچک از قبیل سوره‌ی اخلاص ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۱ وادار کن.

چون به سن پنج سالگی رسید سوره‌های دیگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگی رسید حداقل حافظ سه الی چهار جزء قرآن باشد. ابتدا این کار مقداری مشکل است اما هر گاه فرزندان برآن عادت کنند آسان می‌شود. ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ [القمر: ۱۷]. یعنی «ما قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم».

تو اندکی خسته می‌شوی لیکن آیا بهشت را بدون خستگی می‌خواهی؟! رسول خدا ﷺ فرمود: «بهشت به مکاره پوشیده شده و آتش به شهوتها»^۵.

تو نمی‌دانی که گی از دنیا سفر می‌کنی و از فرزندان جدا می‌شوی، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برایت ذخیره‌ای باشند و در روز رستاخیز

انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان - زبان مادری - باعث از دست

دادن همه ارزشهای دیگر خواهد بود. مترجم.

۵ - مسلم.

نیکی‌هایت در نزد خداوند سنگین باشد. رسول خدا ﷺ فرمود: «هرگاه انسان بمیرد عملش از او قطع می‌شود جز از سه چیز، صدقه جاریه و علمی که از آن استفاده شود و فرزندان صالحی که برای او دعا خیر کند».

چه خیر و صلاحی بزرگ‌تر از این است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندان از آن کسانی نباشید که رسول خدا ﷺ از آنها شکایت می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]. یعنی «و پیامبر می‌گوید: ای پروردگار! این قوم من قرآن را مهجور نموده و آن را رها کرده‌اند».

می‌توانی در تربیت فرزندان امور ذیل را رعایت کنی.

- **نوارهای ضبط شده.** به این صورت که بچه از نوار، قرآن را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

- **استاد خصوصی.** چند نفر جمع شده و برای فرزندان خویش یک معلم خصوصی بگیرند تا در هفته‌ای چند جلسه به آنها قرآن را آموزش دهد.

- **تشویق فرزندان بر حفظ قرآن مجید و دریافت جوایزی از بزرگترها.**

- **کم کردن بازی و سرگرمی‌های مخرب و عدم دسترسی اطفال به ابزار مانند کامپیوتر و غیره که مانع حفظ قرآن می‌شود.**

یکی از دوستان تعریف کرد که جهت ایراد سخنرانی به سوئد رفته است و با یکی از برادران غیر عرب که اصلاً زبان عربی نمی‌فهمید ملاقات کرده است؛ اما با این وجود دو دختر و یک پسر او که بزرگترین آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قرآن بودند.

آری دوستم فرزندان او را دیده و از آنها امتحان نیز گرفته است.

پس هر کسی اراده نیکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق می‌کند و در او و فرزندانش برکت می‌آورد.

در دانمارک با فردی تازه مسلمان بر خورد کردم که یک کلمه از زبان عربی نمی‌فهمید و برای حفظ قران کریم و یاد گرفتن احکام دینی بسیار علاقه داشت تا جایی که همراه خودش نوارهای کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسی را می‌دید که زبان عربی بلد است از او می‌خواست تا برخی از سوره‌ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش می‌داد تا این که آن را حفظ می‌کرد. ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹]. یعنی «آنان که برای رسیدن به ما تلاش و مجاهده می‌کنند ما راه‌های رسیدن به خودمان را به او نشان می‌دهیم و بی‌گمان خداوند با نیکو کاران است».

دعوتگری دیگر برایم تعریف کرد که در استرالیا با دو کودک که تابعیت استرالیایی داشته‌اند و اصالتاً اهل سنغافور بوده‌اند، یکی پنج و دیگری هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجید بودند در حالی که اصلاً زبان عربی بلد نبودند^۱ و این دعوتگر تعریف نمود که این دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از یکی از این دو پسر با زبان انگلیسی پرسیدم: آیاتی را که در آن کلمه (جهنم) آمده است برایم بخوان! او با سرعت همه این آیات را برایم تلاوت نمود سپس از او خواستم

^۱ - البته به فضل خداوند در کشور ما نیز که زبان رسمی آن فارسی است در مناطق مختلف آن از جمله سیستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجید بسیار زیاد است به طوری که سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجید می‌شوند و امروزه استان سیستان و بلوچستان به حدی از نعمت حفاظ بهره‌مند شده است که در ماه مبارک رمضان کم مسجدی یافته می‌شود که در نماز تراویح قران مجید ختم نشود و زاهدان - و شهرهای دیگر استان - به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودی که اکثر این حافظان زبان عربی را بلد نیستند و این از فضل و احسان خداوند است.

آیاتی را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او این آیات را برایم خواند و کسی که به حفظ این دو پسر بچه اهتمام ورزیده است شوهر مادر اینها بوده است که از طریق گوش دادن مداوم سوره‌ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قرآن را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزای خیر بدهد.

«تشبهوا بالکرام ان لم تکنوا مثلهم ان التشبه بالکرام فلاح».

یعنی «خودتان را شبیه آنها نکنید اگر مانند نمی‌توانید، زیرا تشبه با افراد بزرگ رستگاری است».

توصیه ششم

بر تعلیم آداب اسلامی فرزندان از دوران طفولیت حریص باش، زیرا آنها بر آنرشد می‌کنند، از قبیل آداب خوردن و نوشیدن. قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگوید و با دست راست بخورد.

آداب مجلس را به آنها بیاموز. به هنگام داخل شدن و خارج شدن سلام بگوید و به بزرگ‌ترها احترام بگذارد و آداب سخن گفتن را رعایت کند و دروغ نگوید و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نیاورد و آداب بیت‌الخلا و توالی را یاد بگیرد و مانند دعای قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضای حاجت و آداب دیگری که من من این چند مورد را به عنوان مشتم نمونه خروار ذکر کردم.

آیا می‌دانی اگر در تعلیم آداب اسلامی به فرزندت از دوران کوچکی اش غفلت بورزی، نتیجه چه خواهد شد؟ به زودی متولی ادب آموزی او کسی دیگر خواهد شد و در دامان او یاد می‌گیرد که با دست چپ غذا بخورد و یاد می‌گیرد که درب دستشویی را نبندد و به هنگام قضای حاجت عورتش را نپوشاند و در خیابان سخنان زشت و ناسزا و نفرین یاد بگیرد. پس در تفاوت دو تربیت، یعنی تربیت اسلامی و تربیت به شیوه کفار بیندیش!

یکی از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برایم تعریف کرد که او در ایتالیا در یک مرکز اسلامی سخنرانی کرده است و در مورد تربیت فرزندان و مسئولیت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهایی بوده‌اند که در غرب سکونت داشته‌اند، وی فرمود: در این اثنا که من سخن می‌گفتم ناگهان پیرمرد هشتاد ساله‌ای برخاست و سخنانم را قطع نمود و باصدای بلند فریاد زد. جناب شیخ! من می‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بیاورم! او را نکاح کن و با خود ببر! از تو التماس می‌کنم این کار را بکن! ای شیخ! ای شیخ! سپس گریه کرد و به شدت گریست.

من از این عمل تعجب کردم ولی به او پاسخی ندادم. چون سخنرانی‌ام به پایان رسید و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه‌ای به ازدواج ندارم. سپس از او پرسیدم: انگیزه‌ی آشفتگی و گریه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شیخ! ما چهار دوست بودیم و برای کسب زندگی بهتر با اهل و فرزندانمان به این کشور آمدیم. فرزندانمان بزرگ شده و کم‌کم داشتند از کنترل ما خارج می‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آیین یهودیت گرویدند و من همچنان ناظر این وضعیت بودم. امروز من دوران پیری را سپری می‌کنم و استخوان‌هایم ضعیف شده و مرگم نزدیک شده است و برای دخترم بیمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمی‌دانم کجا باشد. من به گریه افتادم و اطرافیانم نیز گریه سر دادند.

توصیه هفتم

با مادر فرزندان همکاری داشته باش و او را در تربیت فرزندان بسیج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراین در صدد انتخاب همسر نیکی باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش و بعد از ازدواج بر ارتقای ایمان و ازدیاد شناخت او نسبت به مسایل دین حریص باش و وی

را در گوش دادن سخنرانی‌ها و دروس شرعی و مطالعه کتب مفید و گوش دادن به نوارهای سودمند تشویق و راهنمایی کن.

توصیه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهای غرب در میان کفار گمراه اقامت داری؟! قطعاً کسانی که در دیار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگی و برخی بیست سالگی به غرب آمده‌اند و اگر بگوییم برخی در سن چهل سالگی آمده‌اند باز هم حرف به گزافی نگفته‌ایم. در خانه‌های کفار با آنها سکونت کرده و در ادارات، خیابان‌ها، بازارها و رستوران‌ها و قهوه خانه‌هایشان با آنها اختلاط و معاشرت داشته‌اند. اما در طول این اقامت طولانی سولات مهمی وجود دارد که باید به صراحت به آنها پاسخ بگویی.

در طول این سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتی در این مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته و مباحثه کرده‌ای و شبهات و بدفهمی او را در مورد اسلام از قلبش زدوده‌ای؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزیع نموده‌ای؟! چند نفر از مسلمانانی را که نسبت به دین و احکام اسلامی سهل‌انگاری می‌کنند نصیحت کرده‌ای؟ و از طرف دیگر از تو می‌پرسم: چقدر سرمایه کسب کردی و چقدر آپارتمان خریداری کرده‌ای؟ به خدا پناه می‌برم از این که پرسم چقدر گناه کبیره مرتکب شده‌ای.

برادر گرامی! مذاهب گمراه کننده و ویرانگر شب و روز برای ترویج مرام و مسلک دروغینشان بیشتر از مسلمانان در کشورهای اروپای و غیره تلاش می‌کنند، با وجود این که آنان بر باطل و تو بر حق هستی. ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [فصلت: ۳۳]. یعنی «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای

شایسته انجام می‌دهد و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم»؟

پس هر کجا که هستی مشعل فروزان هدایت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفید در زمینه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکی زحمت دهی خداوند به تو عوض بهتری می‌دهد.

یکی از مسلمانان که در یک شرکت بزرگی کار می‌کرد و همواره می‌خواست کار دعوت را عملی کند اما خجالت می‌کشید و سست می‌شد در یکی از روزها یکی از دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش برای او جلسه خداحافظی ترتیب داده بودند و هر یکی از دوستان وی هدیه‌ای به او تقدیم کرد.

دوست ما گفت: من حیران شدم که چه هدیه‌ای به او تقدیم کنم! آنگاه به یاد آمد که این کارمند اشیای قدیمی و عتیقه‌جات را دوست دارد لذا من یک هدیه‌ی زیبا و قشنگ خریداری نمودم و کتاب کوچکی را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوی زیبایی آن را جلد کردم و همزمان با سایر رفقایم آن را به وی اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بیشتری را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقیق کرده است تا این که هدایت به قلبش راه پیدا کرده است و اسلام آورده است.

آری، نخستین سبب ایمان آوردنش همین کتاب بود که من از روی شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اینجاست که دوست بازنشسته و مسلمانی مرا نکوهش کرد که چرا در طول این همه سال‌های متمادی اسلام را از من پنهان کرده‌ای؟

ای کسی که در دیار رحل اقامت غرب افکنده‌ای! آیا می‌دانی چگونه اسلام به هند و پاکستان و چین و بسیاری از کشورهای آفریقایی و دیگر ممالک اسلامی که از مهبط وحی و رسالت دور بوده‌اند گسترش پیدا کرده است؟ آری! اسلام به این کشورها از طریق دعوتگران و از طریق جهاد وارد نشده است. بلکه از طریق مردان مسلمان، به این بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوتگر.

آنها تاجران و بازرگانانی بوده‌اند که برای تجارت و بازرگانی به آنجا رفته‌اند تا کالاهایشان را به آنها بفروشند و کالاهایی از آنها خریداری کنند و رفتن آنها جز برای جمع آوری دنیا نبوده است. ولی نتیجه چگونه از آب در آمده است؟ خداوند بلند مرتبه دنیا و آخرت و مال و ثروت را برای آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متاثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را دیدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسیدند و آنان حقیقت اسلام را برای آنان بازگو کردند و آنها را به سوی اسلام دعوت نمودند سپس به وسیله این بازرگانان انسان‌های بیشماری در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد میلیون^۷ مسلمان در هند زندگی می‌کنند چه کسی سبب هدایت آنها شده است بیش از صد میلیون مسلمان در چین زندگی می‌کند چه کسی سبب هدایت آنها شده است؟ صدها میلیون مسلمان در آفریقا بسر می‌برند، توسط چه کسی به هدایت دست پیدا یافته‌اند؟ این دعوتگران، تاجران مسلمانی بودند که به خاطر طلب دنیا به این مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبی را برای آنان جمع نمود.

ای برادر مسلمان که حامل پیام اسلام به غرب هستی! وضعیت تو با وضعیت آن بازرگان تفاوت چندانی ندارد؛ زیرا آنان نیز به آن کشورها برای

^۷ - اخیراً آمار مسلمانان هند را دویست هزار نفر گزارش داده‌اند.

طلب دنیا رفته بودند و تو هم به این کشورها برای طلب دنیا و زندگی آرام و امنیت برای خود و فرزندان رفته‌ای. پس چرا مانند آنان خیر دنیا و آخرت را جمع نمی‌کنی؟

برادر بزرگوار! شاید خداوند هدایت اهل این بلاد را بدست تو و همراهان دیگری که در آن بلاد اقامت گزیده‌اند فراهم آورده است. شاید خداوند شرایط زندگی و مشکلات را برای شما مقدر ساخته است تا شما برای هدایت آنها تلاش کنید پس چرا خود را از داعیان به سوی خدا به شمار نمی‌آورید؟

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]. یعنی «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم و از زمره دیگر مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم)».

دعوت فقط برای کفار نیست بلکه مسلمانانی که در انجام احکام دینی کوتاهی کرده و در گرداب گناه فرو رفته‌اند نیز باید امر به معروف و نهی از منکر شوند؛ زیرا اینها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصی گرفتار شده و مرتکب گناهانکبیره شده‌اند ولی باز هم شیرازه ایمان و محبت دین و شوق و علاقه بازگشت به دین در وجودشان وجود دارد، لذا نباید به حال خود رها شوند.

یکی از دعوتگران می‌گوید: در یکی از مراکز اسلامی در کشورهای اروپایی سخنرانی داشتم و پس از پایان سخنرانی جوانی نزد من آمد که از وی بوی سیگار بر می‌خاست و آثار معصیت در سیمایش نمایان بود. با من مصافحه کرد و صمیمانه مرا بوسید و سپس از من راهنمایی خواست که چگونه می‌تواند برای جهاد به چچن برود؟ من به وی گفتم: تو می‌خواهی

جهاد کنی؟ گفت: آری! گفتم: آیا می‌دانی جهاد یعنی چه؟ جهاد یعنی از اهل و عیال خود جدا شوی و همه دارایی و زندگانی خود را در راه خدا فدا کنی! گفت: مگر جزای آن بهشت نیست؟ گفتم: بله، گفت: پس هر چیز آسان است.

توصیه نهم

به عزیزان توصیه می‌کنم:

در یکی از کشورهای اروپایی بودم و پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی، یکی از دوستان مرا به خامه‌اش برای صرف چای دعوت کرد. در این مجلس حدود سی نفر از برادران مسلمان که مقیم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجیح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند.

اشغال فلان کشور، یورش و حمله به فلان کشور، مالیات، تورم. تا این که مناقشه حاد گردید و از هر طرف هیاهو بلند شد و صداها در هم پیچید و سپس کار به سب و ناسزاگویی انجامید. این وضعیت آنان بود، در صورتی که وضع من شگفت‌انگیزتر و عجیب‌تر بود؛ زیرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پیوسته‌ام.

اندکی پس از این که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم که نه، من در میان این دوستان قرار دادم. لذا آرام و ساکت ماندم. ابتدا خجالت کشیدم که آنان را به سکوت دعوت کنم و منتظر ماندم تا صدایشان را پایین بیاورند. ولی خاموش نشدند. وقتی وضع بدین منوال به درازا کشیده شد، رو به رفیق بغل دستی خودم کردم و گفتم: این وضعیت تا کی بدین صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من که چیزی نمی‌بینم! اینها امروز خیلی آرام هستند! پایان
مناقشه آنها صبح است! آیا صبح نزدیک نیست؟ ﴿الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ

بِقَرِيبٍ ﴿۸۱﴾

[هود: ۸۱].

سپس گفت: آیا می‌خواهی اینها را ساکت کنم؟ گفتیم: آری، خاموش‌شان
کن! آن گاه صدایش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشید، می‌خواهیم از
شیخ استفاده کنیم! در این هنگام خاموش شده و همدیگر را به سکوت
دعوت کردند. ابتدا من گفتم: من از شما یک سوال دارم: آیا همه شما سوره
﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾ [الإخلاص: ۱-۲]. را حفظ دارید؟
گفتند آری.

من گفتم: معنای ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾ [الإخلاص: ۲]. چیست؟ همگی
ساکت شدند.

باز پرسیدم: آیا همه‌ی شما ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ
﴿۱﴾ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۲﴾﴾ [الفلق: ۱-۳]. را بلدید؟ آنان در پاسخ گفتند:
آری. سپس پرسیدم: معنای ﴿غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾﴾ [الفلق: ۳]. چیست؟ باز
همگی خاموش شدند! آن گاه من گفتم: برادران عزیز! اگر شما در مجلس‌تان
به تفسیر يك آیه، یا خواندن يك حدیث و یا گفتگو در مورد تربیت فرزندان‌تان و
یا حل مشکل دخترانتان می‌پرداختید، آیا برایتان از اینمباحث بهتر نبود؟
چقدر مجالسی که شما می‌نشینید و مصداق این حدیث آن حضرت ﷺ قرار
می‌گیرید: «هیچ گروهی در مجلسی گردهم نمی‌آیند که در آن مجلس از یاد
خدا غافل می‌شوند و بر پیامبرشان درود نمی‌فرستند، مگر اینکه آن مجلس

برای آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کیفر می‌دهد و اگر بخواهد، آنان را می‌آمزد»^۱.

سپس به آنها گفتم: چرا از این تفسیر ابن کثیر که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمی‌کنید؟ چگونه می‌خواهید دین خدا را فرا بگیرید و مردم را به آن عوت کنید، در حالی که شما از اصول و مبادی آن بی‌خبرید؟ اگر از شما در مورد برخی از احکام نماز یا روزه پرسیم، شما اغلب آنها را نمی‌دانید آن‌گاه برای آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

یکی از دعوتگران برایم تعریف کرد و گفت: من در ماه مبارک رمضان در امریکابودم و با زبان عربی در مورد تربیت فرزندان واستقامت و ثبات بر دین سخنرانی نمودم هنوز سخنرانی‌ام به پایان نرسیده بود که یکی بر خاست و پرسید: چرا رئیس‌جمهور فلان کشور چنین و چنان می‌کند؟! من با نرمی وعطوفت به وی پاسخ دادم که امیدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنرانی باشد. باز دیگری بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور یورش برده و مردم آن را به خاک و خون می‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبیدم؛ زیرا پاسخ به این سولات سودی را در بر نداشت. باز شخص دیگری که بسیار خشمگین به نظر می‌رسید و گمان برده بود که مناز پاسخ می‌ترسم برخاست و گفت: ای شیخ! این قدر بزدل و ترسو مباش! سیدالشهدا کسی است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگوید و آن‌گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو این که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمی‌خواهی سرور شهیدان قرار بگیری؟

من به وی گفتم: ای برادر شجاع! نظر شما چیست تا ما پول بلیط شما را پرداخت کنیم و تو به کشورت باز گردی و کلمه حق را در جلو رئیس‌جمهور

^۱- ترمذی باسند حسن و صحیح.

مملکت اظهار نمایی و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهیدان قرار بگیری آن گاه ما بعد از تو این کار را ادامه خواهیم داد! در این هنگام همگی غرق در خنده شدند و مسجد با سیلی از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهایت من صدایم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با اموری صحبت می‌کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم می‌کنید و دردهای آن را جرعه جرعه می‌نوشید، در حالی که شما به اموری خود را مصروف کرده‌اید که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنیم هیچ سودی عایدمان نمی‌گردد. باز صدایم را بیشتر بلند کردم و گفتم: چه کسی از شما می‌تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسی از شما می‌تواند فرزندش را به نماز، روزه یا به عفت و پاکدامنی و عداختلاط با نامحرمان ملزم نماید؟!

این هنگام همگی خاموش شدند. آن گاه یکی بر خاست و با صراحت تمام گفت: ای شیخ! هیچ کسی چنین قدرتی ندارد! اگر من دختر یا فرزندم و حتی همسر را از چنین چیزی ممانعت کنم به پلیس گزارش خواهد کرد.

آن گاه من گفتم: دوستان گرامی! در روز رستاخیز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمایه نفت که در کجا هزینه شده است، نمی‌پرسد. بنابراین دامن زدن به این مسایل در مجالس و محافل قطعاً مناسب نیست، بلکه موجب جدال و درگیری می‌شود و شما از چنین امری بی‌نیاز هستید. خداوند شما را از عدم آگاهی به آن نمی‌پرسد، اما به خدا سوگند! تک تک شما را از فرزندان و تربیت آنها، دختران و صیانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولی که او را به چیزی مسولیت داده است سوال خواهد کرد! آیا آن را حفاظت کرده یا ضایع

گردانیده است؟ حتی از مرد در مورد اهل خانه‌اش سوال خواهد کرد»^۹.
 شیخ در ادامه سخنانش افزود: وقتی این سخنان را از من شنیدند خاموش
 شده و به سخنانم گوش فرا دادند.

پس برادر عزیز! برای طلب علم و فراگیری دین، به خواندن کتاب‌های
 مفید و گوش دادن به نوار و کاست‌های سودمند و همنشینی با اهل علم و
 شرکت در مجالس ذکر حریص باش و از این که روزی بر تو بگذرد بدون این
 که در آن روز استفاده جدیدی نبرده باشی، بر حذر باش و خود را محاسبه
 کن! آیا به خوبی تلاوت قرآن را می‌دانی؟ روزانه چقدر وقت خود را به
 مطالعه کتاب‌های مفید صرف می‌کنی و چه قدر وقتت را به مشاهده
 تلویزیون صرف می‌کنی؟ سپس تفاوت این دو وقت را با هم مقایسه کن
 وانگهی از خودت بپرس: آیا این دین سزاوار این نیست که ما و شما وقت
 بیشتری به فراگیری و دعوت به آن صرف کنیم؟

برادر عزیز! به آنچه برایت سودمند است حریص باش و از خدا کمک
 بخواه و ضعیف و عاجز مباش و بسیار فعال و پر توان باش. هر گاه به
 مجلسی دعوت‌شدی با خودت کتاب‌های مفید همراه داشته باش و از محتوای
 این کتاب‌ها برای اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقیقه باشد. برخی
 از مسایل را از جمله فضایل شب بیداری و تهجد، فضیلت ذکر الله و صدقه
 و... را برای آنان یاد آوری کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و
 رحمت آن را بیوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگانی که نزد او هستند
 بکند. از خداوند می‌خواهم تا تو را هر کجا که هستی خیر و برکت عنایت
 کند.

^۹ - روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است.

توصیه دهم

باز هم به شما توصیه می‌کنم: بیکاری زیاد به مفاسد بی‌شماری منجر می‌شود و از بزرگ‌ترین مفاسد سخن گفتن و بگومگو زیاد است. چنان که مشاهده می‌کنی بسیاری از برادران سفر کرده در دیار غربت در مجالسی جمع می‌شوند و به غیبت و خرده گیری همدیگر و ایراد از آبرو و ناموس دیگران می‌پردازند و یا در امور خصوصی آن‌ها مداخله می‌کنند یا پیشنهادهای نظریاتی در امور شخصی دیگران ارایه می‌نمایند بدون این که کسی از آنان پیشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتیجه این اعمال موجب بغض و کینه و حسد می‌شود.

برادر عزیز! چگونه می‌توانیم امت اسلامی را متحد و یکپارچه کنیم حال آن که نمی‌توانیم وحدت مسلمانان را در یک کشور حفظ کنیم به طوری که بغض‌ها و اختلافات و کینه‌توزی‌ها کیان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفایی باطن و پاکی قلب برای مسلمانان بزرگ‌ترین عبادت محسوب می‌شود و این صفات از اوصاف و ویژگی‌های بهشتیان است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]. یعنی «و کینه‌توزی و دشمنی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم و برادرانه بر روی تخت‌ها رویاروی هم می‌نشینند».

آن حضرت ﷺ چه زیبا فرمود: وقتی از وی پرسیدند: برگزیده‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «کسی که دارای قلبی مخموم و زبانی صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معنای راست گفتار را فهمیدیم اما مخموم القلب کیست؟ فرمود: «مومن پرهیزگار و پاک دلی که در وی هیچ گناه و بغاوت، فریب و حسد وجود نداشته باشد»^۱.

^۱ - ابن ماجه با سند صحیح.

نسبت به مسلمانان نیکی کن اگر چه نسبت به تو بدی کنند و بر آنان حلیم و بردبار باش و لو این که بر تو خشم گیرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زیرا دنیا چند صباحی بیش نیست.

بسیاری از مردم می‌توانند به وسیله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولی بسیار اندک‌اند افرادی که با صفای درونی خویش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزدیک کنند. بنابراین از این که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خیانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زیرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد.

توصیه یازدهم

از ازدواج با زنان غیر مسلمان و مسیحی بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جایز است ولی باید این مساله در نظر گرفته شود که غالباً فرزندان ضایع شده و از بین می‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌های زیادی بین زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دینش بیگانه می‌شود به طوری که ارتباط او با دینش در حد اسلام خواهد بود. ولا حول ولا قوة الا بالله.

در چنین شرایطی نماز، دعوت الی الله، حجاب برای همسر، پرهیز از اختلاطها، و... باقی نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زمانی که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسیحی کردند پس از این که شور و شوق اولیه ازدواج و شادمانی زندگی جدید از بین رفته است، آن گاه‌ضررهای این ازدواج‌ها ظاهر می‌شود که ماحصل این کار بی‌دینی و افتادن در لجنزار بی‌عفتی و بی‌بندوباری خواهد بود.

توصیه دوازدهم

دین را از چه کسانی فرا گیریم؟ سوال بسیار مهمی است که آن را از بسیاری از برادران مقیم دیار غرب که به دنبال رخصت‌ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسی که برای آنها فتوایی را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان می‌شوند. حتی برخی چنین‌اند که هرگاه فتوایی را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادمانی پرواز کرده و به ستایش آن مفتی می‌پردازند و می‌گویند: این است عالم و دانشمند توانا. این شیخ واقعیت را درک می‌کند! این است که دردها و زخم‌های مسلمانان را لمس می‌کند. آری، در مورد صدور چنین فتوایی چنین می‌گوید گر چه مخالف کتاب و سنت باشد، یا نسبت به نصوص دینی تساهل نموده و یا در صدد جستجوی رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعیف باشد. اما مهم این است که فتوا باشد، آری فتوا!

برادر مسلمان! به زودی خداوند از تو یک سوال خواهد کرد و بس و آن این که: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ [القصص: ۶۵]. یعنی «روزی که آنان را صدا می‌زند و می‌پرسد: به پیامبران چه پاسخی دادید؟».

شما را از فتوای فلان و فلان شیخ نخواهد پرسید بلکه سوال فقط از پیروی کتاب و سنت خواهد بود. دومرتبه این سوال را تکرار می‌کنم: مرجع و مقتدای امور دینی شما کیست؟ آیا هر کسی که عیابی پوشیده باشد یا عمامه‌ای بر سر داشته باشد و در شبکه‌های ماهواره‌ای ظاهر شود؛ مفتی به حساب می‌آید و این شایستگی را دارد که مرجع تقلید دین باشد؟ آری! مقیاس و معیار صحیح هر حکم و فتوا تطبیق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوی و هوس پیروی مکن که در این صورت تو را از راه خدا منحرف می‌کند.

شیخ فرمود: من در یکی از مراکز اسلامی سخنرانی می‌کردم که شخصی نزد من آمد و گفت: چرا در مساله اختلاط این قدر تشدد به خرج می‌دهید در حالی که فلان دکتر در شبکه (...) می‌گوید: اختلاط بین مردان و زنان در جلسه‌های عروسی و گردهمایی‌ها جایز است، به شرط این که نیت آنها درست باشد و به همدیگر بدون شهوت ننگرند؟! در جایی دیگر سخنرانی می‌کردم و شخص دیگری گفت: جناب شیخ! حکم ربا چیست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فورا آن شخص گفت: فلان شیخ در شبکه (...) گفته است: ربا یکی از ضروریات عصر است و اشکالی ندارد. دیگری آمد و در مورد حکم غنا و موسیق استفتا کرد و افزود: فلان شیخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دین خود را بسان کالایی قرار مده که هر کسی بخواهد آن را تخریب کرده و به تباهی و فساد بکشد؛ زیرا تو محاسبه می‌شوی و از تو خواهند پرسید: ﴿مَاذَا أَجَبْتُمْ الْمُرْسَلِينَ﴾ [الفصص: ۶۵]. یعنی «به پیامبران چگونه پاسخ دادی»؟

توصیه آخر

حاضر شدن در پیشگاه خداوند را به یاد آور و بدان که این دنیا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن. یکی از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشکی تحصیل می‌کردم و هرگز آن روزی را که من در اتاق مراقبت در بیمارستان در حالی که از بیماران پرستاری می‌کردم، از یاد نمی‌برم. به طور تصادفی اسم یکی از بیماران که در تحت شماره ۳ قرار داشت توجُّه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره‌اش را شناسایی کنم که بر اثر دستگاه‌ها و شلنگ‌هایی که بر دهان و بینی‌اش وصل بود شناخته نمی‌شد. وی جوان ۲۵ ساله‌ای بود که به مریضی (ایدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حادی که در ریه‌اش بوجود آمده بود و حالش بسیار وخیم و

بحرانی بود به بیمارستان آورده شده بود! به وی نزدیک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم
- محمد، محمد.

صدایم را شنید و با کلماتی نامفهوم جواب داد. به خانه‌اش تماس گرفتم، مادرش گوشی را بر داست که با لکنت زبانی جواب داد و معلوم شد که لبنانی‌الاصل هستند. از سخنانش فهمیدم که پدرش تاجر بزرگی است و مالک بازار شیرینی‌جات است. حال فرزندش را برایش توضیح دادم. دستگاه‌هایی که به این جوان وصل شده و خونریزی حادی را نشان می‌داد و به شکل وحشتناکی هشدار می‌دادند را در مکالمه‌ام با مادرش شرح دادم و فریاد زدم: الان باید به بیمارستان حاضر شوی!

گفت: حالا من مشغولم و در پایان کارم خواهم آمد، من گفتم: زمانی می‌آیی که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشی را گذاشتم. بعد از نیم ساعت پرستاری به من خبر داد که مادر جوان آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند. چون او را دیدم زن مسنی بود که از امور ظاهری اسلام دروی اثری یافته نمی‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گریه منفجر شود. کوشش کردم آرامش کنم و گفتم: به خدا متوسل شو و شفایش را از او بخواه! آن گاه از من پرسید: تو مسلمان هستی؟ من گفتم: الحمدلله. او گفت: ما هم مسلمان هستیم. من گفتم: بسیار خوب. چرا بالای سرش نمی‌ایستی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، شاید خداوند اندکی بیماریش را تخفیف دهد؟

بغض گلویش را گرفت و سپس سخت به گریه افتاد و گفت: وای! قرآن؟! بلد نیستم! چیزی از قرآن به حفظ ندارم! در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد و اشک از چشمانش جاری بود، گفت: ما از وقتی که به اینجا آمده‌ایم جز روزهای عید نماز نمی‌خوانیم! در مورد فرزندش از وی پرسیدم؟

گفت: قبلاً حالش خوب بوده است. پرسیدم: آیا نماز خوانده است؟ جواب داد: خیر، لیکن نیت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدایشان بیشتر و بیشتر می‌شد. به جوان مسکین نزدیک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناکی زرد شد و مادرش با صدای بلند گریه می‌کرد. پرستاران حیرت زده می‌نگریستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: «لا إله إلا الله، لا إله إلا الله!» جوان جوابی نداد باز من گفتم: بگو: «لا إله إلا الله!» اندکی به هوش آمد و به من نگاه کرد. بیچاره با تمام وجودش تلاش می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود چهره‌اش رو به سیاهی گرایید. گفتم: بگو: «لا إله إلا الله!» او با صدایی حاکی از اندوه و حسرت می‌گفت: آآه درد شدید. آآه، می‌خواهم دردم آرام شود، آآه، آآه.

خواستم اشک‌هایم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا إله إلا الله» بخواند، اندکی لب‌هایش را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدایا! کلمه را تکرار می‌کند. الان آن را خواهد خواند. اما با کمال تاسف گفت: (Icaht، Icaht) دوستم را می‌خواهم، دوستم را می‌خواهم، هااای طاققت ندارم، طاققت ندارم. مادر نگاه می‌کرد و می‌گریست. آن‌گاه نبضش ضعیف شد و سپس ساکت شد. شدیداً به گریه افتادم دستش را گرفتم و نهایت تلاشم را به خرج دادم تا بگوید: «لا إله إلا الله». اما جواب؟! نمی‌توانم، نمی‌توانم، وانگهی نبضش متوقف شده و از حرکت باز ایستاد.

چهره‌ی جوان تیره گشت و جان داد. هوش از سر مادرش پرید و خود را بر سینه انداخت و فریاد می‌زد چون این منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانین پزشکی را از یاد بردم و دهانم به سوی مادرش باز شد.

- تو مسئول هستی. تو و پدرش امانت را ضایع کردید. خدا شما را ضایع بگرداند. امانت را خیانت کردید خدا شما را نابود بگرداند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [الجاثية: ۲۱]. یعنی:

«آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!»

پس ای برادر سفر کرده در ولایت غرب! در سرنوشت این مسلمانان بیندیش! چه می‌شد اگر در مقابل این جوان، پسر یا دختر، یا خودت بودی؟ لذا بر طاعت خدا حریص باش. قرآن مجید می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]. یعنی «ای مومنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید».

در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمال از او کمک و توفیق بخواه. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فَرَّةً أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]. یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان را عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده؛ مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمان ما گردند».

از خداوند ثبات در دین و نجات از فتنه‌ها را طلب کن. قرآن می‌فرماید:

﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲].

یعنی «ای مومنان! آن چنان که باید از خدا ترسید و شما نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

در تمام احوالت بر ذکر الله تعالی حریص باش. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا ﴿٤١﴾ [الأحزاب: ٤١].

یعنی «ای مومنان! بسیار خدای را یاد کنید».

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوی معصیت فرا خواند، بدان که او تو را می‌بیند و مراقب توست.

خلاصه این که باید در میان تو و پروردگارت یک ارتباط پنهانی از قبیل شب بیداری، نماز تهجد، صدقه پنهانی یا دعوت و نصیحت مردم باشد؛ زیرا هر کسی خدا را در حالت آسایش و راحتی بشناسد خدا او را به وقت سختی می‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفیقات بیفزاید.

در پایان دوست گرامی! ای مسلمان ساکن در سرزمین غرب! این‌ها، نصایح و توصیه‌های خالصانه‌ای بود که با روح آمیخته بودند - و حاصل سال‌ها تجربه و مسافرت در کشورهای غربی بود - برایت بیان کردم و صادقانه - برای خشنودیی خدا - تو را نصیحت و ارشاد کردم .

پس مرا در دعا‌های غایبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند برای من و تو خواهند بود، سهمیم بگردانی.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پایان ترجمه ۱۱/۱۳۸۴هـ

حوزه علمیه عین‌العلوم گشت - سراوان